

این بیداری در لحظه تحویل سال به دلیل این باور بود که آن لحظه می‌تواند با خوشی تمام مدت سال، همراه باشد.

در گذشته معتقد بودند که با پایان یافتن سال کهنه، زمین تکان می‌خورد. مردم در آن زمان بر این باور بودند که کره زمین روی شاخ گاوی قرار گرفته است و این گاو، با تکان دادن خود در لحظه سال تحویل زمین را نیز تکان می‌دهد. آن سالها سفره‌ای پهن می‌کردند و کاسه‌ای آب که یک عدد نارنج در آن قرار داده شده بود، می‌گذاشتند و می‌پنداشتند، در لحظه تکان خوردن گاو، نارنج نیز در داخل کاسه آب تکان می‌خورد. در آن لحظات پدر بزرگ دائم از من می‌خواست که به نارنج داخل آب و بلافاصله به آینه نگاه کنم. اگر لحظه تحویل سال شب بود، باید به بیرون اتاق رفته و به ماه نگاه می‌کردیم؛ هر چند که من با بهانه جویی‌های کودکانه از انجام رسوم بزرگترها طفره می‌رفتیم.

در لحظه تحویل سال صدای توپ شنیده می‌شد و نمی‌دانم این توپ کجا و به چه شکل پرتاب می‌شد که همه مردم در هر نقطه تهران، صدای آن را می‌شنیدند. در آن لحظه بزرگترها از جمله پدر بزرگم که آقاچون صدایش می‌کردم و مادرم برای همه از جمله فامیل دعا و برای همه از خدا خیر و برکت در سال جدید طلب می‌کردند، سلامتی، خوشی و شادمانی برای اطرافیان و مردم کشورشان می‌خواستند. از همان دیر باز همه مردم، سال خوب را برای همه و برای کل کشور می‌خواستند و آرزوهای خوب و خیریت را شخصی نمی‌کردند.

### صدای شما به عنوان سمبلی از کودکی‌های دهه شصتی‌ها است، کودکی خودتان مخصوصاً در روزهای نوروز چگونه گذشت؟

آن زمان ما در محله ژاله روبروی اداره برق زندگی می‌کردیم. پدر بزرگ من نه تنها در لحظه سال تحویل و ایام عید، بلکه همه عصرها در حیاط خانه نشسته و اشعار شاعران نامدار ایرانی را می‌خواند. آن زمان مادرم برای هر نفر یک تخم‌مرغ با آب پیاز می‌پخت که پوست تخم‌مرغ‌ها رنگ جالبی به خود می‌گرفت. من هم همچنان این سنت را حفظ کرده‌ام. در گذشته معتقد بودند این تخم‌مرغ‌های پخته شده که به تعداد نفرات خانواده است باید تا آخر عید در سفره باقی بماند که معمولاً همه آن‌ها غیر قابل خوردن می‌شدند. آن زمان سبزی کردن گندم برای سبزه سفره هفت سین متداول بود اما امروزه از آنجا که من جای مناسبی برای این کار ندارم، به روش مادرم که سبزی خوردن با پنیر در کنار هفت سین می‌گذاشت من هم همین کار را می‌کنم و در زمان تحویل سال به خاطر برکت سبزی و پنیر، مقدار کوچکی از آن را در دهان می‌گذاریم. استفاده از آینه و اولین نگاه بعد از تحویل سال در آینه به دلیل وجود نور و روشنایی در هفت سین رواج داشت. در خانواده ما و برخی از خانواده‌های دیگر، یک نفر از اقوام را خوش قدم می‌دانستند و قبل از تحویل سال او را به خارج از اتاق می‌فرستادند تا بعد از شنیدن صدای توپ تحویل سال به عنوان اولین نفر، قدم در اتاق بگذارد و با قدم خود خیر و برکت به خانه بیاورد. هر ۱۳ روز نوروز در گذشته به رفت و آمد و دیدار با اقوام و دوستان سپری و میهمانان با میوه و نقل و شیرینی و آجیل، پذیرایی می‌شدند. برخی از خانم‌ها هم خودشان شیرینی عید را درست می‌کردند. باقلا از جمله شیرینی‌های مرسوم عید بود و نقل که معمولاً عیدها بر سر سفره می‌گذاشتند. بعدها یاد گرفته بودم برای بچه‌های خودم نقل بادام درست کنم. هر چند که در زمان کودکی من دستگاه مخلوط کن و آسیاب در برخی خانه‌ها وجود داشت ولی قبل آن، از وجود هاون‌های بزرگ برای کوبیدن برخی مواد غذایی مثل گوشت برای کوفته یا پودر کردن ملزومات شیرینی جات استفاده می‌شد.

### آیا به دلیل شغلی که دارید، پیش آمد در روزهای عید نوروز فرزندان‌تان را تنها بگذارید؟

بچه‌ها وقتی که خستگی مادر را می‌بینند، علاقه‌ای به ادامه راه مادر نشان نمی‌دهند. بچه‌های تعداد کمی از پدر و مادران باز یگر وارد این حرفه می‌شوند. چون این کار، کار سختی است؛ مثل زمانی که من درگیر سریال «امیر کبیر» بودم. تمرین زیاد با لهجه، در کنار وظیفه مادری، خانه‌داری و همسرداری کار سختی است. هر چند که بچه‌ها درک درستی از موقعیت مادر خود نداشتند اما با این حال با کار من کنار می‌آمدند و مادرم هم در این راه کمک حال من بود. حتی من در دوره‌ای رانندگی هم می‌کردم و خودم بچه‌ها را به مدرسه می‌رساندم. اما با این همه مشغله سعی می‌کردم در ایام خاص مانند نوروز در کنار خانواده و بچه‌هایم باشم. نوروز در خانه و کنار خانواده،

داشتن برنامه‌های مرتب، رفتن به منزل اقوام در اولویت من بود و سعی کرده‌ام تا الان که خودم یک نوه دارم، آنها را فدای کارم نکنم.

### دیدار نوروزی با همکاران تان جزو برنامه‌های تان بود؟

در مورد همکاران که معمولاً به دلیل مشغله، در ایام عید موفق به دیدار یکدیگر نمی‌شدیم اما همکارانی که مراوده و دوستی بیشتری داشتیم، حداقل به یکدیگر تبریک تلفنی گفته و اگر فرصتی فراهم می‌شد ملاقات حضوری داشتیم. متأسفانه این روزها دید و بازدیدهای عید مثل گذشته نیست و به چند نفر از نزدیکان خلاصه شده است.

### از اهمیت نوروز در اشعار و ادبیات فارسی و تقارن آن با ماه مبارک رمضان بگویید.

بسیاری از شعرای ایران در اشعار خود به نوروز اشاره کرده‌اند، مانند فردوسی و البته حافظ و شهریار و مانند آن. حافظ در نوروز برای مردم دوران خوب خواسته است. او به زبان شعر به مردم گفته که چگونه از خداوند خیر بخواهیم و برای مردم شادی طلب کرده است. شاید همین‌ها دلیلی بر خواندن شعر حافظ در مناسبت‌هایی مثل نوروز و شب یلدا باشد. یادآوری می‌کنم که به دلیل اهمیت اشعار حافظ در ادبیات و فرهنگ پارسی، من و چند تن از اهالی شعر و ادب در یکی از کانال‌های شبکه اجتماعی حافظ خوانی داریم و توفیقی نصیب شد تا چند غزل مورد علاقه خود را در آنجا بخوانم. حافظ از بس که در خیر خواهی، نحوه زندگی کردن و خواستن خوبی‌ها از کعبه دل، کامل است از این رو در بهترین لحظات زندگی ما مخصوصاً هر گاه خواسته‌ای از خدا داریم، ساری و جاری است.

در ماه رمضان‌های قدیم، با به صدا در آوردن دهل و نقاره به مردم اعلام می‌کردند که سحر شده و برای خوردن سحری آن‌ها را بیدار می‌کردند. اگر کسی صدای خوشی داشت در سحرگاهان آوازی سر می‌داد و از برخی خانه‌ها به آنان که این اشعار را سر می‌دادند، نان یا خوراکی به این آوازخوان‌ها می‌دادند. در هر خانه، خانواده‌ها دور هم بر سر یک سفره جمع می‌شدند و سحری می‌خوردند یا در هنگام افطار فرنی و شعله زرد و مانند آن درست می‌کردند، در سفره می‌چیدند و دوباره دور هم افطار می‌کردند. آن زمان مردم دل خوشی داشتند و به هر بهانه‌ای دور هم جمع می‌شدند و لحظاتی را با شادی سپری می‌کردند. حالا وقتی نوروز هم با این ایام مبارک متقارن باشد بسیار خوش‌یمن خواهد بود که در آن صورت شیرینی عید و سفره هفت سین و دید و بازدید معمولاً به افطار و بعد از آن موکول می‌شود. در برخی سال‌ها، زمان تحویل سال با سحرگاه رمضان همزمان می‌شد و سرسفره سحر، شیرینی تحویل سال هم خورده می‌شد.

به هر حال از دیر باز شادی برای مردم اهمیت داشته است. همه ما برای جلای درون خود نیاز به بهانه‌هایی برای شادی کردن داریم چرا که شادی لازمه زندگی همه ما است. از این رو است که در گذشته که تلویزیون و رادیو نبوده، گروه‌هایی در کوچه و خیابان راه رفته و موسیقی می‌نواختند و به این وسیله اعلام می‌کردند که روزهای سرد به سر رسیده و مردم را تشویق می‌کردند که از خانه‌هایشان بیرون بیایند و به تکاپو بیفتند. در هر شهری مطابق با رسوم آن منطقه، طبل، دایره و نی نواخته می‌شد. البته هنوز هم صدای موسیقی چنین نوازندگان دوره گردی بخصوص در ایام عید و با ادوات امروزی تر از خیابان‌ها شنیده می‌شود که جزو فرهنگ ایرانیان است.

### زنده نگه داشتن مراسم نوروز چه تأثیری در زندگی ما دارد؟

وقتی در روزهای اول سال زمین با جوانه زدن درختان و شکوفه‌ها، شادی می‌کند، پرندگان می‌خوانند ما هم باید با طبیعت همراه شویم. خود من هم نهایت سعی‌ام را کرده‌ام در جایی که هستم و تا جای ممکن در شاد کردن مردم سهیم باشم. مثلاً در نمایشنامه‌هایی که برای نوروز در رادیو تنظیم می‌کردم، حتماً وجود موقعیت‌های شادی آفرین در این نمایشنامه‌ها در اولویت من بوده است.

### آرزو و دعای شما در سال جدید چیست؟

بادل پاک از خدا بخواهیم که مشکلات و گرفتاری‌های مردم ما کم شود، شرایطی برای مردم به وجود آید که همه خوش باشند. برای کسی غم نخواهیم و از خداوند طلب شادمانی و زندگی راحت، برای مردم سرزمین خود بکنیم. آرزو دارم در سال جدید اوضاع مردم بهتر شود، بیماری‌ها از بین بروند، همه توانمند شوند. هیچکس خجالت زده خانواده خود نشود و نان اوران خانواده بتوانند معیشت

و سلامت خانواده را تأمین کنند. هر چند که مردم نوع دوست ایران زمین همواره دست هموطن خود را می‌گیرند، اما باید به یاد داشته باشیم که گرفتاران جامعه ما بیشتر از آنی هستند که مردم عادی بتوانند همه آن‌ها را ساماندهی کنند. در نتیجه، روسا و زمامداران کشور باید بیشتر به فکر مردم باشند چرا که آن‌ها در مقابل اعتماد مردم و رای‌ای که از مردم گرفته‌اند، مسئولیت دارند و باید برای آن زحمت بکشند.

### در این روزهای آخر سال بد نیست یادی هم از همکاری‌های بکنید که از میان ما رفته‌اند.

بله، یادشان گرامی و روحشان شاد. یاد می‌آید وقتی اولین بار در تئاتری به نام «دختر ایرانی» بازی کردم، خیلی برایم سخت بود چون به صورت علمی چیزی از تئاتر نمی‌دانستم. در زمانی که در کلاس‌های بیان شرکت می‌کردم، آقای منوچهر والی زاده به مادر من پیشنهاد کرد که بهتر است من به مدرسه تئاتر بروم تا یاد بگیرم چگونه بازی کنم و اینگونه شد که من در این کلاس‌ها ورود کردم و این بسیار برای من آموزنده و کاربردی بود.

از آنجا که من تأثر را با گروه اسکویی در گروه هنر آناهیتا آموزش دیده و آموخته بودم از این رو وقتی که وارد کار دوبلاژ شدم، آموخته بودم که چگونه احساس خود را بیان کنم و انتقال دهم. بازیگری که یک دوبلو به جای او صحبت می‌کند، گاهی می‌خندد، گاهی فریاد می‌کشد، گاهی گریه می‌کند و دوبلو باید بتواند حس بازیگر فیلم را به همان شکل به شنونده انتقال دهد. در اوایل ورود من به کار دوبله، زمانی که مادر من با دیر آمدن من از سر کار، مخالفت می‌کرد، مدیر دوبلاژ می‌گفت که خودمان او را به منزل می‌رسانیم. دختران هم سن و سال من مثل زنده یاد ژاله کاظمی هم همین شرایط را داشتند. البته ترجیح اولیه من تئاتر بود چرا که شاگرد مصطفی اسکویی و برادرش بودم که هر دو دکترای تئاتر داشتند و معلمان خوبی در این زمینه بودند. زمانی من ژاله علو را زیاد می‌دیدم و با یکدیگر در جلسات عرفانی شرکت می‌کردیم. خود خانم ژاله هم جلسات شعرخوانی داشت اما چون کم‌کم اوقات کاری ما با هم متفاوت شد نمی‌توانستیم بیشتر با هم وقت بگذرانیم. او وقتی مدیر دوبلاژ «سال‌های دور از خانه» بود، دوبله نقشی را برای من در آن سریال ژاپنی و پرطرفدار در نظر گرفت. گاه در استودیو‌هایی کار می‌کردیم که هر دو حضور داشتیم اما دوبله نقش مقابل یکدیگر بر ایمان پیش نیامد. یادش به خیر در دوران جوانی که در رادیو بودیم حوالی ساعت ده میان وعده برای فروش می‌آوردند. یکبار چند سینی ساندویچ کتلت بانان بولکی آوردند و در راهروها می‌چرخیدند تا هر کسی میل دارد، بخرد. من هم یکی خریدم و خانم ژاله گفت یه تیکه کوچولو به من بده و من به بقیه از جمله مهین دهبی هم تعارف کردم، چون نان‌های این ساندویچ‌ها کوچک بود، دو نفر که برمی‌داشتند، کتلت تقریباً تمام می‌شد و همه به باقیمانده کتلت می‌خندیدیم. در نهایت خانم ژاله می‌گفت که یکی دیگر برای خودم بخرم و من دوباره می‌رفتم، یک ساندویچ دیگری می‌خریدم ولی دیگر همانجایی خوردم و الان که به یاد آن روزها می‌افتم خنده‌ام می‌گیرد. زمانی که من در رادیو بازیگری و کارگردانی می‌کردم، ژاله علو هم به رادیو آمد و با توجه به تجاربش قاعدتاً کارگردانی هم می‌کرد، از این رو گاه در نمایش‌های او من هم به عنوان بازیگر حضور داشتم که برایم مسرت بخش بود. یادش بخیر هر چند که در آمدن هیچ اختیاری نیست اما رفتن آدمیان، اجباری است و بالاخره همه ما روزی خواهیم رفت.

در دوبله «خانه کوچک» من صدای مادر خانواده «اینگلز» را می‌گفتم و گوینده مقابل من زنده یاد منصور غزوی بود. مادر این کار با آقای علیرضا (ایرج) رضایی که نقش‌های متعددی را در این سریال گفته، همکار بودیم. اغلب من به اشتباه، نام خانوادگی او را رضایی‌ها می‌گفتم و او کلی می‌خندید و من می‌گفتم شما کاری به من نداشته باشید. در هر حال امسال از شنیدن خبر درگذشت همکاران سابق خود در دوبله بسیار متأسف شدم و هر سه حیث شدند. خداوند به خانواده‌هایشان صبر عطا کند. کارهای هنری مثل تئاتر، موسیقی، شعر، سینما به مردم روحیه می‌دهد و آنها را به این هنرها کارهایی برای ایجاد شادی انجام می‌دهند در ذهن مردم ماندگار می‌شوند و نبودشان تأثر برانگیز است. به قول شمس لنگرودی:

زندگی حکایت دریاست/ دلم به بوی تو آغشته است سپیده دمان/ کلمات خواب سرگردان برمی‌خیزند/ و خواب آلوده دهان مرا می‌جویند/ تا از تو سخن بگویم/ کجای جهان رفته‌ای؟/ نشان قدم‌هایت چون دان پرندگان/ همه سویی ریخته است/ باز نمی‌گرددی، می‌دانم/ و شعر، چون گنجشک بخار آلودی بر بام زمستانی/ به پاره یخی بدل خواهد شد.